

مطالعات حقوق تطبیقی

دوره ۹، شماره ۱

بهار و تابستان ۱۳۹۷

صفحات ۳۸۱ تا ۴۰۱

نهاد اعتراض مستقل در آیین دادرسی مدنی فرانسه

عباس کریمی*

استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

رضا شکوهی زاده

استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(Email: rshokoozhizadeh@ut.ac.ir)

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۷/۱۱، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۲/۰۵)

چکیده

در همه نظام‌های قضایی یکی از دغدغه‌های اصلی قانون‌گذار و رویه قضایی، دستیابی به بیشترین درجه اطمینان نسبت به مطابقت آرای قطعی با قانون و اصول حقوقی است. در حقوق فرانسه با اینکه قلمرو گسترده فرجام‌خواهی، مطابقت آرای دادگاه‌ها را با قانون و اصول حقوقی تا حد زیادی تضمین می‌کند، اما رویه قضایی به این حد اکتفا نکرده، در همه مواردی که یکی از طرق عادی یا فوق‌العاده اعتراض به رأی از سوی قانون ملغی شده، در فرض تجاوز قاضی از حدود اختیارات خود، به طرفین اجازه داده است تا با وجود ممنوعیت قانونی، به طرق مستقل اعتراض به رأی استناد نمایند. در حقوق ایران با توجه به قلمرو محدود فرجام‌خواهی، به خصوص در دعاوی مدنی، لازم است تا موضع نظام‌های حقوقی دیگر در نظارت بر آرای قطعی، شناسایی و به آن توجه شود. به همین دلیل، در این مقاله، نهاد اعتراض مستقل در حقوق فرانسه با تشریح قلمرو و شرایط آن بررسی می‌شود.

واژگان کلیدی

اعتراض مستقل، حکم قطعی، تجاوز از حدود اختیارات.

مقدمه

حقیقت همواره پیچیده‌تر از چیزی است که قانون‌گذار نمای کلی آن را ترسیم کرده است. همیشه این احتمال وجود دارد که رأی قطعی دادگاه مغایر با موازین و اصول دادرسی صادر شده باشد. این واقعیت که رأی قطعی دادگاه‌ها در بسیاری موارد برخلاف موازین دادرسی صادر شده، اصل اعتبار امر مختومه را به جایگاه یک فرض قانونی کاهش می‌دهد؛ یعنی قاعده‌ای که جعل آن از سوی قانون‌گذار مستلزم تجاهل عالمانه نسبت به واقعیت‌های خارجی بوده است. اما قانون‌گذار خردمند در کنار سرسختی در اعتباربخشی به رأی قطعی دادگاه‌ها، در پی دستیابی به بیشترین اطمینان در مطابقت رأی قطعی با اصول دادرسی و قواعد ماهوی است. رویه قضایی فرانسه تاجایی که اعتراض محکوم‌علیه ناظر بر استنباط قضایی دادرسی باشد، تنها طرق معمول شکایت از آرا را در اختیار او قرار داده است، اما آنجا که دلیلی بر خروج دادرسی از حدود اختیارات خود قابل ارائه باشد، به طرق معمول شکایت از رأی بسنده نکرده و راه دیگری را نیز در اختیار او گذاشته است. در این طریق جدید اعتراض به رأی قطعی موسوم به طرق مستقل اعتراض به رأی (recours-nullité autonome)، طرفین دعوی می‌توانند به رأیی اعتراض نمایند که قطعی و غیرقابل اعتراض است (Guinchard, 2014, p.823). برخی حقوق‌دانان فرانسوی پیش‌بینی اعتراض مستقل را از سوی رویه قضایی تلاشی برای به رسمیت شناختن حق بنیادین اعتراض (droit fondamental à un recours) دانسته‌اند. شاید به این دلیل که حق توسل به یکی از طرق اعتراض به رأی، اعم از تجدیدنظرخواهی، اعتراض ثالث یا فرجام‌خواهی، از سوی رویه قضایی فرانسه تبدیل به یک حق بنیادین تمام‌عیار شده است. رویه قضایی فرانسه در این خصوص، دست به نوعی شبیه‌سازی (clones) طرق عادی اعتراض به رأی زده است (Guinchard, 1998, p.191).

مفهوم و مبانی اعتراض مستقل

برای فهم بهتر ماهیت نهاد حقوقی اعتراض مستقل باید به یاد آورد که ادعای بطلان درباره رأی قضایی قابل طرح نیست، مگر با توسل به طرق قانونی اعتراض به رأی که ممکن است اصلاحی، عدولی یا فرجامی باشد. قانون‌گذار فرانسه در مواردی با هدف افزایش سرعت فصل خصومت، به خصوص درباره دادرسی‌های گروهی^۱ یا دعاوی‌ای با ارزش خواسته پایین^۱، طرق

۱. در حقوق فرانسه، دو نوع متفاوت از دادرسی گروهی قابل تشخیص است؛ دادرسی گروهی در حقوق تجارت و حقوق کار. در حقوق تجارت، دادرسی گروهی (procédure collective) اصطلاح عامی است که به همه دادرسی‌هایی اشاره دارد که پرداخت بدهی‌های بدهکار، نه به ابتکار او، بلکه به ابتکار دادگاه و پس از رسیدگی

اعتراض به رأی را ملغی نموده و در عمل راه را بر اعمال هرگونه نظارت بر تصمیم دادگاه بسته است. رویه قضایی فرانسه لازم دیده تا راهکاری برای مقابله با سوءاستفاده احتمالی قاضی از اختیارات خود بیندیشد و بنابراین، طرق اعتراض مستقل را در اختیار اشخاص ذی‌نفع قرار داده است.^۲ این طرق اعتراضی دو ویژگی ذاتی دارد: مستقل (autonome) است، به این معنی که وابسته به پیش‌بینی در قانون نیست؛ احیایی (restauré) است، به این معنی که وجود ندارد، مگر به این دلیل که طریق اعتراضی مورد نظر به موجب قانون ملغی شده یا به تأخیر افتاده باشد. برخی از حقوق دانان فرانسوی طرق مستقل اعتراض به رأی را به «دریچه اطمینان» (soupape de sécurité) نظام قضایی تشبیه کرده‌اند (Guinchard et al., 2014, p.915). همچنان که در حقوق مدنی، آنجا که قواعد سنتی قابلیت جلوگیری از سوءاستفاده از مقررات قانونی را ندارد، نهادهایی به‌عنوان استثنا بر مقررات عام برای جلوگیری از این سوءاستفاده‌ها وضع می‌شوند (مانند نهادهای سوءاستفاده از حق، تقلب نسبت به قانون یا قاعده «هیچ‌کس نمی‌تواند به عمل خلاف خود استناد کند» (Nemo auditor propriam turpitudinem allegans) (Terré et al., 2005, p.429)، در آیین دادرسی مدنی نیز آنجا که قواعد عادی اعتراض به رأی نمی‌تواند مانع سوءاستفاده قاضی از اختیارات خود شود، اعتراض مستقل به‌عنوان نهادی جبرانی از سوی رویه قضایی ارائه شده است. هدف رویه قضایی در پیش‌بینی طرق مستقل اعتراض به رأی، کاهش بی‌نظمی و بی‌قاعدگی ناشی از سکوت قانون

به همه مطالبات و ادعاها صورت می‌گیرد. تصفیه امور ورشکستگی در امور تجاری و مدنی گرچه مراجع رسیدگی متفاوتی دارد، اما در هر دو فرض، مشمول قواعد مشابهی است (Cornu, 1996, p.152). در حقوق کار نیز دعوی گروهی (litiges collectifs) مصادیق متعددی دارد. دو مورد از مهم‌ترین آن‌ها، دعوی مربوط به پیمان‌های دسته‌جمعی کار و دعوی مربوط به اخراج به دلایل اقتصادی است. در اغلب این دعوی، کارگران یا طلبکاران ورشکسته مستقلاً حق تجدیدنظرخواهی از حکم دادگاه را ندارند، بلکه تنها دادستان حق اعتراض به حکم را دارد (Supiot, 1987, p.291).

۱. در حقوق فرانسه آرای با ارزش ۴ هزار یورو یا کمتر از هر مرجعی که صادر شده باشد، اعم از دادگاه درجه ۲، دادگاه بخش، شورای پرودم یا دادگاه شهرستان، قطعی و غیرقابل تجدیدنظر است. البته دادگاه شهرستان نسبت به دعوی با ارزش ۱۰ هزار یورو یا کمتر صلاحیت ندارد، مگر آنکه موضوع دعوی در صلاحیت انحصاری آن باشد (در خصوص مفهوم و آثار صلاحیت انحصاری، ر.ک. کریمی و شکوهی‌زاده، ۱۳۸۸، ص ۴۷ به بعد). بنابراین، دعوی داخل در صلاحیت عمومی این دادگاه تنها در صورتی قابل تجدیدنظر است که بیش از ۱۰ هزار یورو ارزش داشته باشد، اما دعوی داخل در صلاحیت انحصاری این دادگاه، در صورتی که بیش از ۴ هزار یورو ارزش داشته باشد، قابل تجدیدنظر است (Larguier et al., 2010, p.16).

۲. نهاد اعتراض مستقل صرفاً نسبت به تصمیمات قضایی قابل اعمال است، اما در خصوص تصمیمات اداره قضایی (mesures d'administration judiciaire)، قابل اعمال نیست (شعبه تجاری دیوان کشور فرانسه، ۱۲ ژوئیه ۲۰۱۱) (Guinchard et al., 2014, p.824).

است، نه زیر و رو کردن نظام حقوقی حاکم بر طرق اعتراض به رأی یا سلسله‌مراتب آن. به همین دلیل هم «تنها در مواردی که به دلیل تخلف از قواعد عام آیین دادرسی مدنی، یکی از طرق اعتراض به رأی از سوی قانون نادیده گرفته شده، راه برای اعتراض مستقل به رأی باز می‌گردد». طرق مستقل اعتراض به رأی، ابزاری است برای تضمین حقوق بنیادین شهروندان در دسترسی به یک دادرسی منصفانه؛ آنچنان که بند ۱ ماده ۶ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر مقرر نموده است (Fricero, 1998, p.17). دسترسی کامل به مراجع قضایی، حقی است بنیادین که قوانین ملی نمی‌توانند آن را سلب نمایند. توجیهاتی که این نهاد حقوقی به‌همراه داشته، سبب شده است که اعتراض مستقل از سوی رویه قضایی بلژیک نیز پذیرفته شود (دیوان کشور بلژیک، ۸ ژانویه ۱۹۹۶) (De Leval, 2005, p.286).

قلمرو اعتراض مستقل

همان‌گونه که بیان شد، اعتراض مستقل یک طریق اعتراضی احیایی است. با به‌رسمیت شناختن آن، روش جدیدی به روش‌های قبلی اعتراض به رأی اضافه نشده، بلکه طرق موجود احیا شده است. بنابراین، طرق مستقل اعتراض به رأی ممکن است در تجدیدنظرخواهی، اعتراض ثالث یا فرجام‌خواهی تجلی یابد. آنچه در زمینه قلمرو طرق مستقل اعتراض به رأی باید دانست این است که پیش‌بینی طرق مستقل اعتراض به رأی، ابداع و ابتکار رویه قضایی فرانسه است، اما اعتراض مستقل به آرای داوری، در فرض نبود حق اعتراض (همچون انقضای مهلت اعتراض یا توافق بر قطعیت رأی داور)، در قانون آیین دادرسی مدنی این کشور ریشه دارد و نهاد جدیدی نیست. به دلیل ماهیت مشابه این دو نوع اعتراض، به‌خصوص با توجه به اینکه در حقوق ایران، همانند حقوق فرانسه، قانون آیین دادرسی مدنی، اعتراض مستقل به رأی داور را ممکن دانسته است، در این بحث، اعتراض مستقل به آرای داوری در کنار اعتراض مستقل به آرای قضایی مورد بحث قرار می‌گیرد.

۱. اعتراض مستقل نسبت به آرای قضایی

تمام طرق عادی و فوق‌العاده شکایت از آرا مطابق رویه قضایی فرانسه به صورت مستقل قابل طرح است. به همین دلیل، تجدیدنظرخواهی مستقل، اعتراض ثالث مستقل، و فرجام‌خواهی مستقل در ادامه بررسی خواهد شد. از آنجا که در خصوص آرای غیابی، اغلب طرق غیرمستقل اعتراض به رأی در اختیار محکوم‌علیه قرار دارد، شرایط و خواهی مستقل محقق نیست.

۱.۱. تجدیدنظرخواهی مستقل

ماده ۵۴۲ ق.آ.د.م فرانسه ابطال رأی را یکی از نتایج محتمل تجدیدنظرخواهی دانسته است. رویه قضایی فرانسه از این امکان قانونی استفاده کرده و در کنار تجدیدنظرخواهی اصلاحی (appel-réformation) به ابداع نوع دیگری از تجدیدنظرخواهی با عنوان تجدیدنظرخواهی ابطالی (appel-nullité) اقدام نموده است. به این ترتیب، رویه قضایی فرانسه به عنوان نخستین گام، اعتراض مستقل را با عنوان تجدیدنظرخواهی ابطالی به رسمیت شناخته است. مطابق این رویه، در تمام مواردی که با توجه به ارزش یا نوع خواسته، رأی صادره از دادگاه بدوی قطعی است یا امکان تجدیدنظرخواهی فوری از آن وجود ندارد، محکوم علیه می‌تواند اقدام به تجدیدنظرخواهی ابطالی نماید (شعبه تجاری دیوان کشور فرانسه، ۶ مارس ۱۹۸۴). هرچند خاستگاه نهاد حقوق اعتراض مستقل در آیین دادرسی مدنی فرانسه، تجدیدنظرخواهی بوده است، اما رویه قضایی این کشور در همین جا متوقف نشد، بلکه این طریق اعتراضی را به سایر طرق عادی اعتراض به رأی نیز سرایت داده است.

۱.۲. اعتراض ثالث مستقل

رویه قضایی فرانسه در فرضی که قانون راه را بر این طریق اعتراضی بسته، اعتراض ثالث مستقل را به رسمیت شناخته است. اعتراض ثالث مستقل در رویه قضایی فرانسه اختصاص به امور مدنی (شعبه اول مدنی دیوان کشور فرانسه، ۵ ژانویه ۱۹۹۹) ندارد، بلکه در امور تجاری نیز دیوان کشور فرانسه (شعبه تجاری دیوان کشور فرانسه، ۲۵ ژانویه ۱۹۹۴) این حق را برای اشخاص ثالث به رسمیت شناخته است (Guinchard et al., 2014, p.893). اما اگر آیین رسیدگی به اعتراض ثالث مستقل با اعتراض ثالث عادی مشابه باشد، به خصوص با توجه به اینکه بنا به فرض قاضی در صدور رأی از حدود اختیارات خود تجاوز کرده باشد، شخص ثالث امید چندانی به نتیجه رسیدگی نخواهد داشت؛ چراکه اصولاً مرجع رسیدگی به اعتراض ثالث، همان دادگاه صادرکننده رأی است.^۱ به همین دلیل، رویه قضایی فرانسه به شخص ثالثی که مدعی است

۱. در حقوق فرانسه نیز همانند حقوق ایران، اعتراض ثالث اصلی (tierce opposition principale) همواره از اعتراض‌های عدولی (voie de rétraction) و در صلاحیت دادگاه صادرکننده رأی است. تصدی شعبه از سوی قضات صادرکننده رأی معترض عنه، مانع از رسیدگی آنان به دعوای اعتراض ثالث نیست (بندهای ۱ و ۲ ماده ۵۸۷ ق.آ.د.م فرانسه). اما در خصوص اعتراض ثالث تبعی (tierce opposition incidente)، در صورتی که دادگاه رسیدگی کننده به دعوایی که در ضمن آن اعتراض ثالث مطرح شده است، از لحاظ درجه معادل یا بالاتر از دادگاه صادرکننده رأی معترض عنه باشد، اعتراض ثالث تبدیل به طریق اصلاحی (voie de réformation) خواهد شد (بند ۱ ماده ۵۸۸ ق.آ.د.م فرانسه) (Guinchard, 2014, p.895).

دادگاه در صدور رأی معترض عنه از حدود اختیارات خود تجاوز کرده، امکان طرح اعتراض مستقل نزد دادگاه تجدیدنظر را اعطا نموده است (برای مثال، دادگاه تجدیدنظر ورسای، ۱۴ ژانویه ۱۹۸۷). شاید در نگاه نخست این حکم عجیب به نظر برسد، اما حقوق دانان فرانسوی امکان اعتراض ثالث نزد دادگاه تجدیدنظر را نتیجه این واقعیت می دانند که اشخاص ثالث از امکان تجدیدنظرخواهی مستقل برخوردار نیستند (Croze et Morel, 1988, p.122).

۳.۱. فرجام خواهی مستقل

در خصوص فرجام خواهی نیز دیوان کشور فرانسه رویه مشابهی پیش گرفته است. به این ترتیب، در مواردی که قانون گذار نسبت به رأی حق فرجام خواهی را پیش بینی نکرده است، چنانچه شرایط فرجام خواهی مستقل فراهم باشد، محکوم علیه می تواند اقدام به فرجام خواهی مستقل نماید (Perdriau, 2002, p.1995). در این فرض با اینکه قانون رأی صادره را نهایی اعلام کرده است، دیوان کشور فرجام خواهی را می پذیرد و به آن رسیدگی می کند.

۲. اعتراض مستقل نسبت به آرای داوری

آرای داوری نیز ممکن است به دلیل توافق طرفین بر اسقاط حق اعتراض و یا انقضای موعد اعتراض، قطعی و غیرقابل اعتراض باشد. اما اگر رأی داوری در خارج از حدود اختیارات داوران صادر شده یا روند رسیدگی مغایر با اصول دادرسی باشد، عدم پذیرش اعتراض نسبت به آن معقول نیست. در واقع، بی نظمی و اخلاقی که اجرای چنین رأیی به یک نظام قضایی تحمیل می کند، بیش از بی نظمی ناشی از اجرا نشدن آن است. در حقوق فرانسه با صدور تصویب نامه ۱۳ ژانویه ۲۰۱۱، تجدیدنظرخواهی (appel) از رأی داور از تقاضای ابطال آن (recours en annulation) تفکیک گردید (مواد ۱۴۸۹ و ۱۴۹۱ ق.آ.د.م فرانسه). بر اساس این تفکیک، در مواردی که با توافق طرفین، رأی داوری غیرقابل تجدیدنظرخواهی اعلام شده، راه برای تقاضای بطلان باز است و توافق برخلاف این مقرر نانوشته و بی اعتبار تلقی می شود (Guinchard et al., 2014, p.1506). جهات بطلان آرای داوری در ماده ۱۴۹۲ ق.آ.د.م فرانسه آمده است. این موارد عبارتند از: عدم صلاحیت هیئت داوری، ترکیب غیرقانونی هیئت داوری، عدم توجه داوران به مأموریت اعطایی به آنان، نقض یکی از قواعد مرتبط با نظم عمومی در رأی داوری و نبود استدلال در رأی یا نام و امضای داوران. در این موارد، دادگاه باید اقدام به رسیدگی به تقاضای بطلان نماید؛ هرچند طرفین حق اعتراض به رأی داور را از خود سلب کرده باشند یا مهلت تجدیدنظرخواهی از رأی داور به پایان رسیده باشد (Callé et al., 2017, p.1208-1209).

شرایط اعتراض مستقل

رویه قضایی فرانسه دو شرط اصلی را برای اعتراض مستقل در نظر گرفته است؛ نخست آنکه قانون حق اعتراض به رأی را به رسمیت نشناخته باشد. البته لازم نیست که اعتراض عادی به رأی مطلقاً ممنوع باشد، بلکه اگر اعتراض بلافاصله به رأی ممکن نباشد نیز رویه قضایی فرانسه توسل به اعتراض مستقل را ممکن اعلام کرده است. باید دانست که رویه قضایی فرانسه در مواردی که اعتراض به رأی به موجب قانون ممکن است، اما به دلیل انقضای موعد در عمل امکان اعتراض به رأی وجود ندارد، طرق مستقل اعتراض به رأی را به رسمیت نشناخته است. دومین شرط اصلی اعتراض مستقل، تجاوز قاضی از حدود اختیارات قانونی خود است.

۱. سقوط حق توسل به طرق عادی اعتراض به رأی

نخستین شرط توسل به اعتراض مستقل، آن است که قانون به صراحت اعتراض به رأی را ملغی نموده باشد یا اینکه اعتراض بلافاصله نسبت به رأی صادره ممکن نباشد. بنابراین، اعتراض مستقل در حقوق فرانسه تنها در فرضی در اختیار طرفین قرار دارد که طرق عادی اعتراض به رأی در اختیار محکوم علیه قرار نداشته باشد (Croze et Mirel, 1988, p.122). البته برای تحقق حق اعتراض مستقل، ممنوعیت توسل به یکی از طرق اعتراض به رأی، مانند تجدیدنظرخواهی یا اعتراض ثالث کافی نیست، بلکه همزمان باید فرجام خواهی نیز نسبت به رأی صادره ناممکن باشد. بنابراین، چنانچه فرجام خواهی از رأی صادره ممکن باشد، توسل به طرق اعتراض مستقل ممکن نیست^۱. باید دید که آیا با وجود دسترسی یکی از طرفین دعوی به طرق عادی اعتراض به رأی، طرف‌های دیگر، حق توسل به طرق مستقل اعتراض به رأی را خواهند داشت یا خیر؟ در خصوص امکان اعتراض به رأی از سوی دادستان نیز همین پرسش مطرح است. باید دید که اگر رأیی از طرف دادستان قابل اعتراض باشد، آیا طرفین دعوی حق توسل به طرق مستقل اعتراض به رأی را خواهند داشت؟ افزون بر این، چنانچه اعتراض بلافاصله به رأی ممکن نباشد، همان طور که در خصوص قرارهای اعدادی یا قرارهای شبه قاطع، محکوم علیه تنها همزمان با اعتراض به رأی قاطع دعوی، امکان اعتراض به این آرا را دارد، رویه قضایی فرانسه اعتراض مستقل را تجویز نموده است.

۱. شعبه دوم مدنی، ۲۷ ژوئن ۱۹۸۴. در این رأی آمده است: «تجدیدنظرخواهی مستقل، غیرقابل پذیرش است، چراکه رأی گرچه به طور قطعی صادر شده، اما امکان فرجام خواهی از آن وجود دارد». در رأیی دیگر، شعبه تجاری دیوان کشور در ۳ فوریه ۲۰۰۹، اقدام به نقض رأی به دلیل توصیف دادخواست به عنوان تجدیدنظرخواهی مستقل نموده است، چراکه رأی معترض عنه، مطابق قواعد عمومی قابل فرجام خواهی است.

۱.۱. ممنوعیت همه طرف‌های دعوی از اعتراض به رأی

رویه قضایی فرانسه تجدیدنظرخواهی مستقل را تنها در فرضی تجویز نموده است که تجدیدنظرخواهی عادی به موجب قانون ممنوع شده باشد. این ممنوعیت باید نسبت به همه طرف‌های دعوی جریان داشته باشد. این حکم به این معنی نیست که اعتراض یکی از طرفین دعوی برای اطمینان از احترام به حق همه طرف‌ها در دسترسی به دادگاه منصفانه کافی است، بلکه از آنجا که در حقوق فرانسه امکان تجدیدنظرخواهی تبعی (appel incidente) وجود دارد، چنانچه یکی از طرفین دعوی از حق تجدیدنظرخواهی برخوردار باشد و اقدام به آن نماید، طرف‌های دیگر می‌توانند اقدام به تجدیدنظرخواهی تبعی نمایند.

۱.۲. تعلق حق اعتراض به دادستان

در مواردی که تجدیدنظرخواهی یا فرجام‌خواهی تنها به دادستان تعلق دارد، نه اشخاص خصوصی طرف دعوی، رویه قضایی فرانسه برای اشخاص اخیر امکان توسل به اعتراض مستقل را به رسمیت شناخته است. این حکم به طور خاص درباره دادرسی‌های گروهی قابل مشاهده است.^۱ شعبه تجاری دیوان کشور فرانسه در رأی مورخ ۱۳ می ۲۰۱۴ مقرر نموده که گرچه تجدیدنظرخواهی از احکام تفسیری (jugement interprétatif) دادگاه تجاری جز در موارد خاص در اختیار دادستان است، اما طرف‌های دعوی در صورتی که مدعی تجاوز قضایی دادگاه تجاری یا دادگاه تجدیدنظر از حدود اختیارات خود باشند، می‌توانند حسب مورد به تجدیدنظرخواهی مستقل یا فرجام‌خواهی مستقل متوسل شوند (Delpech, 2014, p.3).

۱.۳. دیر هنگام بودن حق توسل به طرق عادی اعتراض به رأی

بهموجب مواد ۵۴۴ و ۵۴۵ ق.آ.د.م فرانسه، کلیه آرای که ناظر بر ماهیت دعوی نیست و به دعوی جزئی یا کلی خاتمه نمی‌دهد، مستقل از رأی ماهوی قابل تجدیدنظرخواهی نیست. در حقوق فرانسه، این حکم به طور خاص درباره قرارهای صادره از سوی قاضی تحقیق صادق است. در این خصوص، بند ۲ ماده ۷۷۶ ق.آ.د.م فرانسه، قرارهای قاضی تحقیق را به طور مستقل قابل تجدیدنظر یا فرجام نمی‌داند (Callé et al., 2017, p.606 et s.). اما اعتراض به قرارهای اعدادی

۱. البته در فاصله سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۸ م قوانینی به تصویب رسید که در خصوص دادرسی‌های گروهی نیز امکان تجدیدنظرخواهی عادی از سوی طرف‌های دعوی را به طور گسترده‌تر به رسمیت شناخت. همین واقعیت برخی نویسندگان را بر آن داشته است تا معتقد به زوال زود هنگام نهاد تجدیدنظرخواهی مستقل شوند (Gerbay, 2011, p.365).

و به طور خاص قراردادهای قرینه، پس از صدور رأی ماهوی در عمل بیهوده است، چراکه حتی بر فرض بلاوجه بودن صدور آن، اثری بر نقض آن مترتب نیست (Guinchard et al., 2014, p.856-57). به همین دلیل، رویه قضایی فرانسه به این سو گرایش یافت که حتی در مواردی که تجدیدنظرخواهی عادی به کلی ممنوع نیست، اما به قدری دیرهنگام است که نمی‌تواند مانع ظهور آثار جبران‌ناپذیر رأی شود، تجدیدنظرخواهی مستقل را به رسمیت بشناسد؛ چراکه در این موارد، تجویز دیرهنگام تجدیدنظرخواهی در عمل باعث سلب حق تجدیدنظرخواهی خواهد شد (Guinchard et al., 2014, p.823). به این ترتیب، اعتراض مستقل به طرفین امکان می‌دهد تا پیش از فراغ دادرسی، به تصمیمات او اعتراض نمایند. البته در حقوق فرانسه، اعتراض به رأی دادگاه پیش از فراغ دادرسی، مصادیقی غیر از اعتراض مستقل نیز دارد؛ به این معنی که علاوه بر اعتراض مستقل، طرفین می‌توانند به قرار عدم صلاحیت یا رد آن^۲ و قراردادهای قرینه (jugements mixtes)^۳ هنگام رسیدگی دادگاه به اصل دعوی اعتراض نمایند. در این موارد دادگاه تجدیدنظر، موازی با رسیدگی دادگاه نخستین به اعتراض نسبت به قرار رسیدگی می‌کند، اما با به رسمیت شناختن اعتراض مستقل از سوی رویه قضایی فرانسه، در حال حاضر طرفین دعوی می‌توانند به دیگر قراردادهای صادره از سوی دادگاه، همچون قراردادهای اعدادی و قرار اتیان سوگند، در زمانی که دادگاه نخستین در حال رسیدگی به ماهیت دعوی است، در دادگاه

۱. این شرایط ممکن است در مورد برخی آرا قابل مشاهده باشد: قراردادهای شبه قاطع (مواد ۵۴۴ و ۵۴۵ ق.آ.د.م فرانسه)، قراردادهای اعدادی قاضی تحقیق، قراردادهای قاضی گزارشگر دادگاه تجاری، و تصمیمات اداره سازش شورای پرودم (Guinchard et al., 2014, p.825).

۲. به موجب مواد ۸۰ به بعد ق.آ.د.م فرانسه، هریک از طرفین دعوی می‌توانند به قرار عدم صلاحیت یا قرار رد ایراد عدم صلاحیت، پیش از صدور رأی ماهوی، اعتراض (contredit) نمایند. این اعتراض باید ظرف ۱۵ روز از تاریخ صدور قرار عدم صلاحیت یا رد ایراد عدم صلاحیت نزد دادگاه تجدیدنظر مطرح شود. علاوه بر این، طریق اعتراضی که جنبه استثنایی دارد و باعث می‌شود هم‌زمان با رسیدگی دادگاه نخستین به دعوای اصلی، دادگاه تجدیدنظر به صلاحیت رسیدگی نماید، خوانده می‌تواند طبق قواعد عام و هم‌زمان با اعتراض نسبت به رأی قاطع دعوی، نسبت به قرار عدم صلاحیت یا رد ایراد عدم صلاحیت، تجدیدنظرخواهی نماید (Larguier et al., 2010, p.70).

۳. دکترین حقوقی فرانسه از بند ۱ ماده ۵۴۴ ق.آ.د.م فرانسه در خصوص تجدیدنظرخواهی و ماده ۶۰۶ ق.آ.د.م فرانسه در مورد فرجام‌خواهی، حق طرفین در خصوص اعتراض به قراردادهای قرینه را استنباط نموده است. البته این مواد تصریحی در این باره ندارد، بلکه از آنجا که صدور قراردادهای قرینه به وجه التزامی، مؤید تصمیم‌گیری ماهوی دادگاه، لااقل در مورد بخشی از دعوی است، دکترین و رویه قضایی اعتراض به این قرارها را مانند دیگر تصمیمات ماهوی ممکن می‌دانند. البته در این فرض، تجدیدنظرخواهی یا فرجام‌خواهی نمی‌تواند ناظر بر اصل قرار اعدادی باشد، بلکه باید ناظر بر اظهار نظر ماهوی دادگاه باشد (شعبه سوم مدنی دیوان کشور فرانسه، ۲۶ اکتبر ۱۹۷۷ و شعبه اول مدنی دیوان کشور فرانسه، ۸ فوریه ۱۹۸۴) (Guinchard et al. 2014, p.808).

تجدیدنظر اعتراض نمایند. البته مشروط بر آنکه قرار معترض‌عنه مستلزم تجاوز قاضی از حدود اختیارات خود باشد (Guinchard et al., 2014, p.856-57).

۲. تحقق سوءاستفاده از اختیارات

مهم‌ترین شرط پذیرش اعتراض مستقل آن است که رأی معترض‌عنه تحت تأثیر تجاوز قاضی از حدود اختیارات خود صادر شده باشد. دیوان کشور فرانسه در بررسی قابلیت پذیرش اعتراض مستقل، همواره این نکته را مد نظر داشته است که این طریق اعتراضی با وجود ممنوعیت صریح قانونی در اختیار متقاضی قرار می‌گیرد. بنابراین، شرایط پذیرش آن باید به نحو مضیق تفسیر شود. همین رویکرد باعث شده است تا اعتراض مستقل، تنها در فرض ادعای تجاوز قاضی از حدود اختیارات پذیرفته شود. اصطلاح تجاوز از حدود اختیارات بلافاصله پس از انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹م) وارد ادبیات حقوقی این کشور شد. حقوق‌دانان این کشور قاعده ممنوعیت تجاوز از حدود اختیارات را یکی از نتایج اصل تفکیک قوا دانستند که در قانون ۲۴ اوت ۱۷۹۰ وضع و تسجیل شد. این اصطلاح برای نخستین بار در ماده ۲۷ قانون اساسی ۱۹۷۱م فرانسه در یک متن قانونی گنجانده شد و به‌موجب آن دادگاه‌ها از ورود به قلمرو قوای مقننه یا مجریه ممنوع شدند. اما رویه قضایی فرانسه مفهوم تجاوز از حدود اختیارات را فراتر از اصل تفکیک قوا شناسایی کرده و شعبه مدنی دیوان کشور فرانسه در رأی مورخ ۱۴ مه ۱۹۰۰ مقرر نموده است که حتی اگر قاضی در قلمرو فعالیت قضایی خود باقی بماند، اما از دایره اختیارات قانونی اعطاشده پا را فراتر گذارد یا برعکس از اجرای وظایفی که قانون به او محول کرده، خودداری ورزد، مرتکب تجاوز از حدود اختیارات شده است (Waline, 1926, p.116). اما با پیدایش تدریجی شیوه‌های مستقل اعتراض به رأی در سال‌های پایانی قرن بیستم، مفهوم تجاوز از حدود اختیارات وارد فضای جدیدی شد که رویه قضایی را وادار نمود دقت و سختگیری بیشتری در تعیین محتوای این قاعده به‌کار بندد. دلیل آن هم چیزی نیست جز اینکه در فرض مورد بحث، اعتراض به رأی مطابق قانون ممنوع شده است؛ به همین دلیل، معترض سعی دارد این مفهوم را به‌طور موسع تعبیر و تفسیر نماید. این واقعیت باعث شده است تا زوایای جدیدی از بحث تجاوز از حدود اختیارات در مقابل دکترین حقوقی فرانسه گشوده شود (Santa-Croce, 1999, p.467; Charuault, 2006, p.857). نخست در رویه قضایی دادگاه‌های تجدیدنظر و شعبی از دیوان کشور فرانسه، تفسیر مفهوم تجاوز از حدود اختیارات، به‌طور مستمر توسعه یافت، اما پس از آن، شعبه مشترک دیوان کشور فرانسه در رأی مورخ ۲۸ ژانویه ۲۰۰۵ سعی کرد تا این تفسیر را از طریق ضابطه‌مند کردن آن محدود نماید. تجاوز از حدود اختیارات با وجود ظاهر ایجابی آن به مواردی محدود نمی‌شود که قاضی در اتخاذ تصمیم

پا را فراتر از حدود و اختیارات قانونی خود بگذارد. هم‌زمان با شکل‌گیری مفهوم تجاوز از حدود اختیارات، همان‌گونه که ملاحظه گردید، دیوان کشور فرانسه در ابتدای قرن بیستم (شعبه مدنی دیوان کشور فرانسه، ۱۴ مه ۱۹۰۰)، جلوگیری قاضی از توسل به اختیارات قانونی خود را نیز از مصادیق تجاوز از حدود اختیارات قلمداد نمود. این مفهوم با عنوان تجاوز منفی از حدود اختیارات بررسی می‌شود.

۱.۲. تجاوز مثبت از حدود اختیارات

مهم‌ترین مصداق تجاوز قاضی از حدود اختیارات خود، تجاوز به حدود اختیارات قوای دیگر است. اما رویه قضایی فرانسه تجاوز مثبت از حدود اختیارات را به تجاوز قاضی به قلمرو اختیارات قوای دیگر محدود ندانسته، ورود قاضی به حدود اختیارات قاضی دیگر را هم از مصادیق تجاوز از حدود اختیارات تلقی نموده است. با اینکه شعبه مشترک دیوان کشور فرانسه در سال ۲۰۰۵م اقدام دادگاه در عدم رعایت اصل تناظر را از مصادیق تجاوز از حدود اختیارات ندانست، اما دکترین حقوقی فرانسه و شعبی از دیوان کشور همچنان اصرار بر تلقی نقض اصول بنیادین حقوقی به‌عنوان مصداقی از تجاوز مثبت از حدود اختیارات دارند. افزون بر این، با اینکه نقض قوانین (اعم از شکلی و ماهوی) اصولاً به‌منزله تجاوز قاضی از حدود اختیارات خود نیست، اما در مواردی اهمیت این نقض به حدی است که رأی قاضی را تبدیل به تصمیمی دلخواهی و خارج از ضوابط حداقلی قضایی می‌نماید. برخی شعب دیوان کشور فرانسه در این موارد نیز اقدام قاضی را تجاوز از حدود اختیارات شمرده و راه را بر اعتراض مستقل به رأی باز کرده‌اند.

الف) نقض اصل تفکیک قوا

گونه‌ای از تجاوز از حدود اختیارات که بیشترین توافق را میان دکترین و رویه قضایی فرانسه ایجاد کرده، تجاوز قاضی به قلمرو قانونی دیگر قوا است. صدور رأی در موضوعی که در صلاحیت مراجع اداری است (شعبه اول مدنی دیوان کشور فرانسه، ۲۶ ژوئن ۲۰۰۱) از روشن‌ترین مصادیق نقض اصل تفکیک قوا از سوی قاضی است. صدور آرای با قلمرو عام نیز تجاوز قاضی به صلاحیت قوه مقننه تلقی می‌شود. گرچه در عمل شایع نیست، اما اظهار نظر قاضی در مورد یک پرونده خاص با عباراتی عام، از مهم‌ترین مصادیق تجاوز قاضی به حدود اختیارات قوه مقننه است (برای مثال، رأی شعبه اول مدنی دیوان کشور فرانسه، ۲۰ فوریه ۲۰۰۱ و شعبه دوم مدنی دیوان کشور فرانسه، ۹ دسامبر ۲۰۰۲).

ب) ورود قاضی به قلمرو اختیارات قاضی دیگر

در دومین معنی با بیشترین نزدیکی به معنای نخست، تجاوز از حدود اختیارات به معنای ورود قاضی به قلمرو اختیارات قاضی دیگر است. در این فرض، قاضی نه تنها فاقد صلاحیت است، بلکه اختیار صدور رأی را نیز ندارد.^۱ برای مثال، در فرضی که دادگاه بدون توجه به وجود قرارداد داوری، وارد رسیدگی ماهوی می شود، رویه قضایی راه را برای توسل بلافاصله به فرجام خواهی مستقل از سوی خواننده باز نموده است؛ هر چند دادگاه در حال رسیدگی بوده و هنوز نسبت به اصل دعوی به صدور رأی اقدام نکرده باشد. برخی حقوق دانان فرانسوی اعتقاد دارند که با وجود تفسیر مضیق ارائه شده در رأی شعبه مشترک دیوان در سال ۲۰۰۵م، امکان طرح اعتراض مستقل را باید شامل آرای صادره برخلاف صلاحیت ذاتی نیز دانست؛ چراکه بی توجهی قاضی به عدم صلاحیت ذاتی به معنای تجاوز از حدود اختیارات است. برابر این نظریه، صدور رأی از سوی قاضی دادرسی فوری ((*juges des référés*) شعبه اول مدنی دیوان کشور فرانسه، ۲۹ ژوئن ۱۹۹۴) یا قاضی تحقیق ((*juges d'instruction*) شعبه دوم مدنی دیوان کشور فرانسه، ۲۱ فوریه ۲۰۰۸)، به جای قاضی اجرای احکام یا قاضی شورای پرودم (شعبه اجتماعی دیوان کشور فرانسه، ۱۲ مه ۲۰۰۳) می تواند راه را برای اعتراض مستقل باز کند.

ج) نقض اصول بنیادین دادرسی

درباره اینکه نقض اصول بنیادین دادرسی از مصادیق تجاوز از حدود اختیارات است یا خیر، در رویه قضایی و دکتترین حقوقی فرانسه اختلاف نظر جدی وجود دارد. همان گونه که پیش از این آمد، شعبه مشترک دیوان کشور فرانسه در رأی مورخ ۲۸ ژانویه ۲۰۰۵، مقرر نمود که نقض اصل تناظر مستلزم تجاوز از حدود اختیارات نیست (در همین راستا، رأی شعبه تجاری دیوان کشور فرانسه، ۲۰ ژانویه ۲۰۱۴). شعبه دوم مدنی دیوان کشور فرانسه نیز مقرر نمود که نقض قواعد مربوط به ترکیب مراجع قضایی، مستلزم تجاوز از حدود اختیارات و گشایش راه برای اعتراض مستقل نیست (شعبه دوم مدنی دیوان کشور فرانسه، ۱۷ نوامبر ۲۰۰۵). همین شعبه

۱. در حقوق فرانسه صلاحیت قاضی (*compétence*) از اختیارات او (*pouvoirs*) تفکیک می شود. قواعد مربوط به صلاحیت، ناظر بر تقسیم دعاوی میان مراجع برخوردار از صلاحیت یکسان است، در حالی که اختیار قضاوت کردن ناظر است بر اصل اختیار قضاوت؛ خواه به این دلیل که هیچ قاضی نتواند نسبت به آن موضوع اظهار نظر نماید و خواه به این دلیل که تحقق شرایط مشخصی برای اظهار نظر قاضی ضروری باشد (برای مثال، در خصوص اختیار قاضی در دادرسی فوری، برای صدور رأی نسبت به خسارت که منحصر به فرضی است که اصل طلب مسلم بوده، اعتراض جدی به آن وارد نباشد) (شعبه دوم مدنی دیوان کشور فرانسه، ۸ آوریل ۲۰۰۴) (Guinchard et al., 2014, p.826).

در رأی دیگری، بی‌توجهی قاضی به موضوع دعوی در صدور رأی را مستلزم تجاوز از حدود اختیارات ندانسته است (شعبه دوم مدنی دیوان کشور فرانسه، ۶ دسامبر ۲۰۰۷)، در حالی که این رأی در مغایرت آشکار با اصل تسلط طرفین بر امور موضوعی دعوی قرار دارد. شعبه تجاری دیوان کشور فرانسه نیز نقض تعهد دادگاه نسبت به ذکر اسباب موجهه رأی را مستلزم تجاوز از حدود اختیارات ندانسته است (شعبه تجاری دیوان کشور فرانسه، ۲۶ ژانویه ۲۰۱۰). همین شعبه در رأی دیگری مقرر نموده است نقض مواد ۶ و ۱۳ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر در خصوص حق طرفین در دسترسی به دادگاه منصفانه، مستلزم تجاوز از حدود اختیارات نیست (شعبه تجاری دیوان کشور، ۱۹ ژوئن ۲۰۱۲). در نمونه دیگری دیوان کشور فرانسه صدور رأی برخلاف قاعده اعتبار امر مختومه را مستلزم تجاوز از حدود اختیارات ندانسته است (شعبه اول مدنی دیوان کشور فرانسه، ۱۷ ژانویه ۲۰۰۶). در آرای دیگری بی‌توجهی قاضی به شرط تحول دعوی (évolution du litige)^۱ در تجویز جلب ثالث در مرحله تجدیدنظر (شعبه اجتماعی دیوان کشور فرانسه، ۱۴ ژوئن ۲۰۰۵) یا جلوگیری از صدور قرار اناطه در اجرای ماده ۴ ق.آ.د.ک فرانسه (شعبه تجاری دیوان کشور فرانسه، ۱۱ می ۲۰۱۰) یا عدم رعایت ترتیب ارائه اظهارات و ادعاها در دادرسی شفاهی (شعبه دوم مدنی دیوان کشور فرانسه، ۱۸ دسامبر ۲۰۰۸)، مستلزم تجاوز قاضی از حدود اختیارات خود تلقی نشده است.

باین حال، به‌رغم صدور آرای یادشده و به‌طور خاص، رأی شعبه مشترک دیوان کشور در سال ۲۰۰۵م، همچنان برخی از حقوق دانان فرانسوی اعتقاد دارند که نقض اصول بنیادین دادرسی به‌منزله تجاوز از حدود اختیارات است. یکی از آنان، با تفکیک تجاوز خارجی از حدود اختیارات (excès de pouvoir externe) از تجاوز داخلی از حدود اختیارات (excès de pouvoir interne) معتقد است؛ در فرض نخست، قاضی از حدود اختیارات خود تجاوز نموده، به اختیارات قوای دیگر وارد می‌شود. اما در فرض دوم، قاضی به نقض اصول بنیادین یا اساسی دادرسی

۱. در حقوق فرانسه یکی از شرایط جلب ثالث در مرحله تجدیدنظرخواهی، تحقق تحول در دعوی است (ماده ۵۵۵ ق.آ.د.م فرانسه). از آنجا که جلب ثالث در مرحله تجدیدنظر، مجلوب ثالث را از حق دودرجه‌ای بودن دادرسی محروم می‌نماید، قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه آن را محدود به شرایط خاص و ضروری نموده است. هیئت عمومی اصاری دیوان کشور فرانسه در رأی مورخ ۱۱ مارس ۲۰۰۵ مقرر نموده است که آنچه از سوی جلب‌کننده ثالث به‌عنوان تحول دعوی مورد استناد قرار می‌گیرد، باید اوضاع و احوالی باشد که در مرحله نخستین رسیدگی وجود نداشته است. بنابراین، اوضاع و احوال جدید را رأی دادگاه نخستین یا وقایعی که پس از آن روی داده است، توجیه می‌نماید. البته این شرط مرتبط با نظم عمومی نیست، بنابراین، اگر مجلوب ثالث به فقدان آن ایراد ننماید، دادگاه تجدیدنظر نمی‌تواند رأساً به آن استناد کند. افزون بر این، در این فرض، مجلوب ثالث نمی‌تواند در مرحله فرجام‌خواهی نیز به نبود تحول در دعوی استناد نماید (Guinchard et al., 2014, p.870).

(*principes fondamentaux ou essentiels*) اقدام می‌کند. این دو اقدام در ماهیت مشابه است و در هر مورد باید توسل به طرق مستقل اعتراض به رأی را ممکن باشد (Ladant, 2017, p.19). دیگر حقوق‌دانان فرانسوی نیز اعتقاد دارند که نقض اصول بنیادین دادرسی باید یکی از مصادیق تجاوز از حدود اختیارات و در نتیجه یکی از عوامل گشایش طرق مستقل اعتراض به رأی تلقی شود. در واقع، مسدود بودن راه اعتراض به رأی مغایر با اصول بنیادین دادرسی، با مسدود بودن راه اعتراض به رأی در فرض تجاوز قاضی از حدود اختیارات تفاوتی ندارد (Fricero, 1998, p.25).

شعبه تجاری دیوان کشور فرانسه نیز با وجود صدور رأی شعبه مشترک دیوان کشور فرانسه در سال ۲۰۰۵م، همچنان در برخی آرا مفهوم موسعی از تجاوز از حدود اختیارات را ملاک تصمیمات خود قرار می‌دهد. این شعبه در یک مورد، خارج نمودن بدهکار از روند تشخیص نوع اموال را به دلیل مغایرت با اصل حقوق دفاعی اصحاب دعوی، مستلزم تجاوز از حدود اختیارات قلمداد نموده است (شعبه تجاری دیوان کشور فرانسه، ۱۶ ژوئن ۲۰۰۹).

د) نقض فاحش قانون

نقض قانون مترادف با تجاوز از حدود اختیارات نیست، اما تمییز نقض قانون از تجاوز از حدود اختیارات همواره به راحتی ممکن نیست. اگر رأی صادره مغایر یک متن قانونی باشد، فقط با نقض قانون مواجه هستیم، اما اگر قاضی رأیی صادر کند که منطبق با هیچ متن قانونی نباشد، اقدام قاضی از نقض ساده قانون فراتر می‌رود. بر همین اساس، برخی اعتقاد دارند اگر رأیی صادر شود که اصولاً هیچ قاضی به صدور آن مبادرت نمی‌کند، با تجاوز از حدود اختیارات مواجه‌ایم، نه نقض قانون (Héron et Le Bars, 2015, p.582). بر همین اساس، رویه قضایی فرانسه در برخی موارد، اقدام قاضی بدون مجوز قانونی یا به رغم منع صریح قانونی را از مصادیق تجاوز از حدود اختیارات تلقی نموده است. برای مثال، در پرونده‌ای قاضی پس از اینکه دادخواست تجدیدنظر را غیرقابل پذیرش اعلام می‌کند، به صدور رأی در ماهیت اقدام کرده است.^۱ در موردی دیگر، دیوان اقدام قاضی را در صدور دستور ثبت نسبت به دادخواستی که مشمول مرور زمان شده، مستلزم تجاوز از حدود اختیارات دانسته است (شعبه دوم مدنی دیوان کشور فرانسه، ۲۳ ژانویه ۲۰۰۳). در پرونده‌ای دیگر، دیوان اقدام قاضی را در محکوم نمودن یکی از طرفین به پرداخت وجه ضمان قطعی (*astreinte définitive*)، در خصوص عدم اجرای

۱. شعبه دوم مدنی دیوان کشور فرانسه، ۹ دسامبر ۱۹۷۷. همچنین رأی شعبه اول مدنی، ۷ نوامبر ۲۰۱۲. در رأی اخیر آمده است: «اقدام دادگاه تجدیدنظر در رسیدگی ماهوی به دعوی بعد از اعلام عدم استماع تجدیدنظرخواهی، مستلزم تجاوز از حدود اختیارات است».

قرار اعدادی، مستلزم تجاوز از حدود اختیارات تلقی نموده است (شعبه دوم مدنی دیوان کشور فرانسه، ۲۰ آوریل ۱۹۸۳). در پرونده‌ای، شعبه پنجم دادگاه تجدیدنظر پاریس در رأی مورخ ۱۹ فوریه ۲۰۱۳، اقدام قاضی دادگاه نخستین را در صدور دستور ارائه گزارش کارشناس پزشکی پرونده به طرف مقابل به دلیل بی‌اعتنایی به اصل حفظ اسرار پزشکی، مستلزم تجاوز قاضی از حدود اختیارات دانسته است.

۲.۲. تجاوز منفی از حدود اختیارات

رویه قضایی فرانسه در به رسمیت شناختن مفهوم تجاوز منفی از حدود اختیارات (excès de pouvoirs négatifs)، بیش از آنکه بر ملاحظات نظری تکیه داشته باشد، متوجه اهداف عملی بوده است. در نظر اصحاب دعوی، تجاوز قاضی رسیدگی کننده به دعوی به اختیارات قاضی دیگر، همان قدر مشکل ساز است که جلوگیری قاضی از اعمال اختیاراتی که قانون به او اعطا نموده است. در هر دو فرض، ضرورت حفظ نظم سازمان قضایی اقتضا دارد که راهکاری برای اعتراض به رأی در اختیار اشخاص ذی نفع قرار گیرد. در موردی که قاضی از صدور رأی خودداری نموده (شعبه سوم مدنی دیوان کشور فرانسه، ۱۶ آوریل ۱۹۷۰) یا از اعمال اختیاری که قانون به او داده، سر باز زده، دیوان کشور فرانسه به مفهوم سلبی تجاوز از حدود اختیارات (excès de pouvoirs par défaut) متوسل شده است (شعبه مدنی دیوان کشور فرانسه، ۱۴ می ۱۹۰۰). در همین راستا، امتناع دادگاه تجدیدنظر از اقدام به تعیین داور از مصادیق تجاوز منفی از حدود اختیارات قلمداد شده است (شعبه دوم مدنی دیوان کشور فرانسه، ۸ آوریل ۱۹۹۸). در موردی دیگر، شعبه اول مدنی دیوان کشور فرانسه، در رأی مورخ اول فوریه ۲۰۰۵، خودداری رئیس دادگاه شهرستان را از تعیین داور، از مصادیق تجاوز منفی از حدود اختیارات شمرده شده است (Guinchard et al., 2014, p.827).

آیین دادرسی اعتراض مستقل

روشن است که آیین دادرسی حاکم بر اعتراض مستقل، همانند اصل این نهاد از سوی رویه قضایی فرانسه وضع شده است. اما مغایرت این نهاد با قانون باعث شده است تا نظام حقوقی حاکم بر اعتراض مستقل با نظام عام حاکم بر طرق اعتراض به رأی متفاوت باشد. این تفاوت را می‌توان در موضوع تقاضای اعتراض مستقل، مهلت آن، لزوم قید حق اعتراض در متن رأی، صاحب حق اعتراض مستقل، و اثر آن در سلب حق فرجام‌خواهی ملاحظه نمود.

۱. لزوم طرح تقاضای بطلان در اعتراض مستقل

مرجع رسیدگی به اعتراض مستقل همواره بطلان رأی را بررسی می‌کند و نه اصلاح آن را. بنابراین، تقاضای اصلاح رأی نمی‌تواند در قالب اعتراض مستقل مطرح شود (شعبه دوم مدنی دیوان کشور فرانسه، ۸ دسامبر ۲۰۱۱). از سوی دیگر، مرجع رسیدگی کننده به اعتراض مستقل، چنانچه اعتراض را موجه تشخیص دهد، نمی‌تواند اقدام به اصلاح رأی نماید. بنابراین، این مرجع یا باید به ابطال رأی معترض‌عنه اقدام کند یا آن را تأیید نماید (شعبه تجاری دیوان کشور فرانسه، ۱۳ می ۲۰۱۴).

۲. مهلت اعتراض مستقل

در خصوص مهلت این اعتراض نیز اختلاف نظرهایی، به خصوص در مورد دادرسی‌های گروهی مطرح شده است. در برخی آراء، مهلت اعتراض مستقل در دادرسی‌های گروهی، مشمول قاعده عام مواعد در قانون تجارت (مهلت ۱۰ روزه مقرر در ماده آ.ر. ۳-۶۶۱ ق.ت. فرانسه) تلقی شده است، اما در آرای دیگر، موعد عام مقرر در قانون آیین دادرسی مدنی، حاکم بر اعتراض مستقل اعلام شده است. موضع نهایی اما تثبیت‌نشده دیوان کشور فرانسه این است که اقدام رویه قضایی در جبران نقص قانون نمی‌تواند حقی بیش از آنچه ممکن بود قانون برای او در نظر بگیرد، به ذی‌نفع بدهد. بنابراین، باید نسبت به هر مورد از اعتراض مستقل، مهلت مربوط به همان طریق اعتراضی در نظر گرفته شود (شعبه تجاری دیوان کشور فرانسه، ۲۲ نوامبر ۲۰۱۱) (Guinchard et al., 2014, p.829).

۳. عدم تکلیف دادگاه به قید حق اعتراض مستقل در رأی

دادگاه در خصوص طرق اعتراض مستقل به رأی، ملزم نیست تا به موجب ماده ۶۸۰ ق.آ.د.م فرانسه مهلت اعتراض به رأی و مرجع رسیدگی به آن را در اخطاریه قید کند؛ چراکه فرض بر این است که دادگاه رأی صادره را غیرقابل اعتراض تلقی نموده است. دیوان کشور فرانسه اعلام کرده است که قید امکان اعتراض مستقل و مهلت آن در اخطاریه ضروری نیست، چراکه اعمال این طریق اعتراضی به فرض استثنایی تجاوز از حدود اختیارات از سوی قاضی محدود شده است (شعبه تجاری دیوان کشور فرانسه، ۱۷ ژوئیه ۲۰۰۱).

۴. صاحب حق اعتراض مستقل

در این باره، دکتین فرانسه دو موضع کاملاً متفاوت اتخاذ کرده است. از یک سو، برخی اعتقاد

دارند تنها کسانی که حق توسل به طرق عادی شکایت از رأی را دارند، از حق توسل به طرق اعتراضی مستقل نیز برخوردارند؛ چراکه طرق مستقل اعتراض به رأی، جنبه استثنایی دارد و قلمرو آن باید تفسیر مضیق گردد. دیوان کشور فرانسه نیز در تأیید این نظر آرای صادر نموده است؛ برای نمونه، شعبه اول مدنی دیوان کشور فرانسه در رأی مورخ ۹ ژوئن ۲۰۱۰، تقاضای تجدیدنظرخواهی مستقل (appel-nullité) عمومی صغیر نسبت به رأی دادگاه سرپرستی در مورد تعیین امین موقت (administrateur ad hoc) را نپذیرفته است. در مقابل، برخی حقوق دانان فرانسوی اعتقاد دارند که حق اعتراض مستقل را می توان از آن همه اشخاص ذی نفع دانست، نه صرفاً اشخاصی که به موجب قانون از حق اعمال طرق عادی شکایت برخوردارند. در نظر این حقوق دانان، تلاش برای استنتاج حق اعتراض مستقل از قانون نامعقول است، چراکه بنابه فرض، قانون حق تجدیدنظرخواهی را به هیچ کس نداده است (Guinchard et al., 2014, p.829). در مواردی نیز رویه قضایی در اعطای این حق، هیچ قیدی در خصوص صاحب حق در نظر نگرفته است. برای مثال، یکی از دادگاه های تجدیدنظر در خصوص تجدیدنظرخواهی نسبت به فهرست طلبکاران ورشکسته مقرر نموده است که محدودیت های وارد بر مصادیق تجدیدنظرخواهان، موضوع ماده ۶-۶۶۱ ق.ت. فرانسه، استثنایی است بر قواعد عام تجدیدنظرخواهی، به همین دلیل، مقررات این ماده نسبت به تجدیدنظرخواهی مستقل قابل اعمال نیست (شعبه تجاری دیوان کشور فرانسه، ۲۲ نوامبر ۲۰۱۱).

۵. اثر توسل به اعتراض مستقل در سلب حق فرجام خواهی

اثر اعمال طرق مستقل اعتراض به رأی، محرومیت محکوم علیه از توسل به فرجام خواهی است. رویه قضایی فرانسه لاقلاً در خصوص تجدیدنظرخواهی مستقل و اعتراض ثالث مستقل، توسل به این طرق اعتراضی را مانع از توسل به فرجام خواهی بر اساس تجاوز قاضی از حدود اختیارات دانسته است (Guinchard, 1996, p.1004). بنابراین، در این موارد نسبت به حکمی که موضوع تجدیدنظرخواهی مستقل یا اعتراض ثالث مستقل قرار گرفته است، طرفین حق فرجام خواهی نخواهند داشت (شعبه تجاری دیوان کشور فرانسه، ۲۸ ژانویه ۲۰۰۴). برخی از حقوق دانان اعتقاد دارند محرومیت محکوم علیه از فرجام خواهی، منحصر به رأیی است که نسبت به آن اعتراض مستقل صورت گرفته است. اما در مورد رأیی که در پی اعتراض مستقل صادر می شود، فرجام خواهی مطابق قواعد عمومی ممکن است. رویه قضایی فرانسه در این باره دچار اختلاف است. شعبه اول مدنی دیوان کشور فرانسه به امکان فرجام خواهی از رأی صادره در پی اعتراض مستقل اعتقاد دارد. در مقابل، شعبه اجتماعی و شعبه دوم مدنی دیوان کشور فرانسه، رأی دادگاه تجدیدنظر مبنی بر رد اعتراض مستقل را غیرقابل فرجام خواهی می دانند (Sommer, 2011, p.3).

نتیجه

شکی نیست دلایلی که رویه قضایی فرانسه را به پیش‌بینی طرق مستقل اعتراض به رأی وادار نموده، در حقوق ایران بیشتر ملموس و مشهود است. چراکه صلاحیت فرجامی دیوان کشور فرانسه بسیار وسیع است و صرف نظر از طرق مستقل اعتراض به رأی، قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه یکی از جهات فرجام‌خواهی عادی را تجاوز قاضی از حدود اختیارات خود دانسته است. اما در حقوق ایران، قلمرو مضیق فرجام‌خواهی از آرای مدنی در کنار مشکلات نظام‌مند دستگاه قضا، از جمله کثرت پرونده‌های ارجاعی به قضات، امکان تفکر قضایی در کنار مطالعه در خصوص هر پرونده را از آنان می‌گیرد. این شرایط، صدور آرای شاذ و خارج از چارچوب‌های قانونی را تبدیل به واقعیتی انکارناپذیر در دستگاه قضایی ایران نموده است. شاید این درد با تأسیس طرق مستقل اعتراض به رأی چاره گردد. اما رویه قضایی ایران شاید بیشتر بر اساس مؤدای متون قانونی، همچون ماده ۳۳۰ ق.آ.د.م، اصل را بر غیرقابل اعتراض بودن آرای دادگاه‌ها قرار داده است. در نتیجه، همین موارد محدود قابلیت تجدیدنظرخواهی از آرا نیز از سوی رویه قضایی تفسیر مضیق می‌شود. به این ترتیب، دادگاه‌ها در مقام تفسیر موارد ابهام، بی‌توجه به اصل دودرجه‌ای بودن دادرسی^۱ و حقوق اصحاب دعوی، به قطعیت آراییی نظر می‌دهند که قانون صراحتی در خصوص قابلیت تجدیدنظرخواهی از آن ندارد. البته قانون و رویه قضایی در

۱. با اینکه در قانون آیین دادرسی مدنی ایران نشانی از این اصل نیست، حتی موادی از این قانون، به‌خصوص ماده ۳۳۲ ق.آ.د.م دلالتی مغایر این اصل دارد، اما جایگاه این اصل در آیین دادرسی مدنی ایران به‌عنوان یکی از اصول بنیادین دادرسی، قابل انکار نیست. در حقوق فرانسه، گرچه استثنائاتی به این اصل وارد شده است، اما شورای دولتی این کشور همچنان رسیدگی دودرجه‌ای را یکی از اصول عام دادرسی می‌داند که قانون‌گذار تنها در موارد استثنایی می‌تواند از آن عدول نماید (شورای دولتی فرانسه، ۴ فوریه ۱۹۹۴). دیوان کشور فرانسه نیز قواعد مرتبط با حق تجدیدنظرخواهی را از قواعد مرتبط با نظم عمومی تلقی می‌نماید (شعبه دوم مدنی دیوان کشور فرانسه، ۹ دسامبر ۱۹۹۷). در حقوق آلمان نیز تنها آرا با ارزش کمتر از ۶۰۰ یورو قطعی و غیرقابل تجدیدنظر است و در خصوص سایر آرا، اصل رسیدگی دودرجه‌ای حاکم است. البته دادگاه حقوق بشر اروپایی این مقرره قانون آیین دادرسی مدنی آلمان (ZPO) را مغایر با حق بنیادین طرفین برای دسترسی به دادگاه منصفانه تلقی نموده است؛ چراکه برخلاف حقوق فرانسه، آرای قطعی و تجدیدنظرناپذیر در حقوق آلمان، نهایی و غیرقابل فرجام‌خواهی نیز تلقی شده، راه نظارت بر رأی به‌طور کلی مسدود می‌شود (Guinchard et al., 2015, 750 et s.).

۲. برای مثال، با اینکه قانون آیین دادرسی مدنی قرارهای شبه قاطعی همچون قرار عدم اهلیت را قابل تجدیدنظرخواهی و فرجام‌خواهی اعلام نموده است (بند «د» ماده ۳۳۲ در خصوص تجدیدنظرخواهی و ماده ۳۶۸ و شق ۲ بند «ب» ماده ۳۶۷ ق.آ.د.م فرانسه در خصوص فرجام‌خواهی)، اما نسبت به سایر قرارهای شبه قاطع از جمله قرار اناطه ساکت است. به همین دلیل، رویه قضایی این قرار را تجدیدنظرناپذیر (شعبه ۱۶ دادگاه تجدیدنظر، رأی مورخ ۲۸ بهمن ۱۳۹۱، پژوهشگاه قوه قضائیه، ۱۳۹۳ «الف»، ص ۱۰) و غیرقابل فرجام

خصوص آرای داوری برخلاف آرای قضایی، اعتراض مستقل را ممکن دانسته است. توضیح آنکه ماده ۴۸۹ ق.آ.د.م آرای موضوع بندهای هفت‌گانه خود را به‌طور مطلق و بدون اینکه بطلان را مقید درخواست ذی‌نفع در موعد خاصی نماید، باطل و غیرقابل اجرا اعلام کرده است. بر همین اساس، متخصصان آیین دادرسی مدنی اعتقاد دارند «حتی اگر در مهلت مقرر نسبت به آن (رأیی که مشمول یکی از موارد بطلان ماده ۴۸۹ باشد) شکایت نشده باشد، باطل بوده و قابلیت اجرایی ندارد. افزون بر آن، اسقاط حق اعتراض به رأی داور مانع از آن نیست که در موارد مذکور در ماده ۴۸۹ ق.آ.د.م نسبت به رأی داور اعتراض شود» (شمس، ۱۳۸۴، ج ۳، ص ۵۸۰-۵۷۹). در برخی آرای دادگاه تجدیدنظر تهران نیز رأی داور در فرض مغایرت با قواعد آمره و نظم عمومی، مطلقاً باطل اعلام شده است؛ هرچند محکوم‌علیه در موعد مقرر در ماده ۴۹۰ ق.آ.د.م اقدام به اعتراض به رأی داور نکرده باشد (رأی شعبه ۱۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران، مورخ ۲۵ شهریور ۱۳۹۲) (پژوهشگاه قوه قضائیه، ۱۳۹۴ «ب»، ص ۵۰۹). در رأیی دیگر نیز دادگاه تجدیدنظر، درخواست بطلان رأی داور را در فرض اسقاط این حق از سوی طرفین قرارداد پذیرفته است (رأی شعبه ۱۰ دادگاه تجدیدنظر تهران، مورخ ۱۸ خرداد ۱۳۹۲) (پژوهشگاه قوه قضائیه، ۱۳۹۴ «ب»، ص ۲۰۶). به‌نظر می‌رسد همان توجیهاتی که باعث می‌شود در زمینه داوری مغایرت رأی داور با قواعد آمره دادرسی موجد بطلان مطلق آن باشد- هرچند که طرفین بر قطعیت رأی داور توافق نموده باشند یا محکوم‌علیه در مهلت قانونی به آن اعتراض نکرده باشد- در خصوص آرای قضایی نیز به‌رسمیت شناختن چنین سازوکاری را ضرورت می‌بخشد. وقتی قانون‌گذار در نظارت بر صحت آرای داوری به‌عنوان نهادی خصوصی، چنین دقت و اهمیتی داشته است، به طریق اولی در نظارت قضایی بر آرای دادگاه‌ها به‌عنوان نماینده حاکمیت، باید دقت و سختگیری بیشتری مبدول دارد. شاید رویه قضایی بتواند با تفسیر موسع ماده ۳۳۳ ق.آ.د.م در خصوص تجاوز قاضی از حدود اختیارات خود، تجدیدنظرخواهی مستقل از رأی را بپذیرد. توضیح آنکه برابر ماده پیش‌گفته، توافق طرفین بر اسقاط حق تجدیدنظرخواهی در فرض عدم صلاحیت دادگاه یا قاضی صادرکننده رأی، بی‌اعتبار است. صرف نظر از اصطلاح صلاحیت دادگاه که به‌روشنی به عدم صلاحیت ذاتی یا محلی دادگاه بدوی اشاره دارد، صلاحیت قاضی صادرکننده رأی را باید ناظر بر اختیارات قاضی دانست. به تعبیر دیگر، عدم صلاحیت قاضی بر فرض تجاوز قاضی از حدود اختیارات، ناظر است. شاید در مقابل، برخی معتقد باشند که عدم صلاحیت قاضی ناظر بر فرضی است که

قاضی دادگاه برای صدور رأی باید ابلاغ ویژه‌ای از سوی رئیس قوه قضائیه دریافت کند.^۱ اما این تفسیر اگرچه در جای خود درست است، اما مانع از شمول این ماده نسبت به مواردی نیست که قاضی اقدام به صدور رأی خارج از حدود اختیارات خود می‌نماید؛ چراکه ظاهر ماده بر انحصار به فرض یادشده دلالت ندارد، بلکه به‌طور مطلق، صدور رأی در خارج از صلاحیت قاضی مستلزم بی‌اعتباری توافق بر اسقاط حق تجدیدنظرخواهی تلقی شده است. البته با پذیرش این استدلال نیز مشکل تعیین تکلیف آرای قطعی صادره خارج از حدود اختیارات دادگاه، به کلی حل نمی‌شود؛ چراکه همچنان ممکن است رأی دادگاه به دلایل دیگر، قطعی و غیرقابل اعتراض شمرده شود. بنابراین، راه حل قطعی این مشکل، شمول فرجام‌خواهی نسبت به همه آرای مالی و پیش‌بینی طرق مستقل اعتراض به رأی از سوی قانون یا رویه قضایی در فرض تجاوز قاضی از حدود اختیارات خود است.

منابع و مأخذ

الف) فارسی

۱. پژوهشگاه قوه قضائیه (۱۳۹۳ الف)، مجموعه آرای قضایی دادگاه‌های تجدیدنظر استان تهران (حقوقی) (بهمن ۱۳۹۱)، تهران: مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضائیه.
۲. پژوهشگاه قوه قضائیه (۱۳۹۴ ب)، مجموعه آرای قضایی دادگاه‌های تجدیدنظر استان تهران (حقوقی) (تیر، مرداد، شهریور ۱۳۹۲)، تهران: مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضائیه.
۳. پژوهشگاه قوه قضائیه (۱۳۹۵ ج)، مجموعه آرای قضایی شعب دیوان عالی کشور (حقوقی) سال ۱۳۹۲، تهران: مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضائیه.
۴. شمس، عبدالله (۱۳۸۴)، آیین دادرسی مدنی، ج ۳، تهران: انتشارات دراک.
۵. کریمی، عباس و شکوهی‌زاده، رضا (۱۳۸۸)، «صلاحیت انحصاری»، نامه مفید، نامه حقوقی، سال پانزدهم، ش ۷۳، ص ۴۷-۶۲.

ب) خارجی

6. Callé, Pierre et Dargent, Laurent (2017), Code de procédure Civile, Paris, Dalloz.
7. Cornu, Gérard (1996), Vocabulaire juridique, Paris, Presse universitaire de France.

۱. برای مثال، در خصوص ماده ۲۴ آیین‌نامه اجرایی، نحوه داوری دعاوی ناشی از واگذاری در اجرای قانون خصوصی‌سازی مصوب ۱۷ مرداد ۱۳۸۸ که رسیدگی به اعتراض به رأی هیئت داوری را در صلاحیت شعب خاصی قرار داده است که با ابلاغ ویژه رئیس قوه قضائیه تعیین می‌شود.

8. De Leval, George (2005), *Éléments de procédure civile*, Bruxelles, Larcier.
9. Guinchard, Serge et Chainais, Cécile et Ferrand, Frédérique (2014), *Procédure civile: Droit interne et droit de l'Union européen*, 32^e éd., Dalloz, Paris.
10. Guinchard, Serge, Chainais, Cécile et *al.* (2015), *Droit processuel, Droits fondamentaux du procès*, 8^e éd., Paris, Dalloz.
11. Héron, Jacques et Le Bars, Thierry (2015), *Droit judiciaire privé*, LGDJ, Paris.
12. Larguier, Jean et Conte, Philippe et Blanchard, Christophe (2010), *Droit judiciaire privé: procédure civile*, 20^e éd., Dalloz, Paris.
13. Supiot, Alain (1987), *Droit du travail, les juridictions du travail*, tome 9, Paris, Dalloz.
14. Terré, François et Simler, Philippe et Lequette, Yves (2005), *Les obligations*, Dalloz, Paris.
15. Waline, Marcel (1927), *La notion judiciaire de l'excès de pouvoir: l'excès de pouvoirs du juge*, Paris, Dalloz.
16. Charuault, Christian (2006), "L'excès de pouvoir", *Mélanges Ph. Simler*, Dalloz-Litec, p. 1-9.
17. Delpech, Xavier (2014), "Recours-nullité contre un jugement interprétatif rendu en matière de procédure collective", *Actualité Dalloz*, 28 mai, p. 1-6.
18. Fricero, Natali, (1998), "L'excès de pouvoir en procédure civile", *Revue générale des procédures*, n°1, janvier-mars 1998, p. 17-44.
19. Gerbay, Phillippe (2011), "Les effets de l'appel-nullité: un choix à pile ou face?" *Mélanges D. Tricot*, Dalloz et Litec, 86-90.
20. Guinchard, Serge (1996), "Le second degré de juridiction", *XX^e anniversaire de la cour d'appel de Versailles*, 22 mai 1996, *Gaz. Pal.*, p. 1004-1016.
21. Guinchard, Serge (1998), "Le droit à un procès équitable; droit fondamental?" *AJDA*, n° spécial, Juillet-août, 34-46.
22. Ladant, Cadrine (2017), "Arrêt de chambre mixte du 7 juillet 2017, n° 1525651", *Cour de cassation*, p. 22-30.
23. Perdiau, André (2002), "Existe-t-il des pouvoirs-nullité?", *Recueil Dalloz*, 2002, chronique, p. 1993-1995.
24. Santa-Croce, Michel (1999), "De la limitation des voies de recours à la délimitation de l'excès de pouvoir", *Mélanges M. Jeantin*, Dalloz, p. 467-480.
25. Sommer, Jean-Michel (2011), "excès de pouvoir du juge dans la jurisprudence de la cour de cassation 1990-2010", *La réforme de la procédure d'appel*, dir. L. Cadier et D. Loriferne, IRJS éditions, p. 1-8.